



۲۰۱۷/۰۶/۲۶



م. داؤد موسی

## ماجرای هم جنس بازی

چند روز پیش در رسانه ها خواندیم و هم از آنها شنیدیم که دولت افغانستان در صدد وضع قانونی به منظور مجادله با همجنس بازی می باشد. غافل ازین که قانون شرعی و قانون جزاء هر دو در مورد موادی دارند که تنها عیب شان عدم تطبیق آنها توسط ادارات مسؤول می باشد.

باید گفت که در عالم اسلام، ترکیه یگانه کشوری است که در آن هم جنس بازی جرم نبوده اما حکومت اردوغان دو سال پیش برای جلوگیری از راه پیمایی های سالانه هم جنس بازان از کار برد گاز اشک آور و موتر های آب فشان کار گرفت.



امسال نیز همین عملیات را به بهانه خطر به امنیت منع قرار داد که موضوع امروز یکبار دیگر به خشونت انجامید. این دو واقعه سبب شد تا چند نکته آتی را در ارتباط به موضوع با شما خوانندگان در میان بگذارم:

انسانان اولیه یعنی صد ها هزار سال قبلی به منظور رفع حاجات خود به عکس العمل های مختلفی متصل گردیده بود که می توانیم سیر ارتقاء آنها را از آغاز الی عصر حاضر جزوه بندی نماییم. اما اول باید بگوییم که همین حاجات انسانی روی هم رفته در دو راستا بوده است:

یکی حاجات ناشی از عملکرد انسان های دیگر (ظلم، تعدی و بی قانونی)، حیوانات وحشی و آفات سماوی.

دومی هم عبارت از حاجات ناشی از خرابی صحت بود.

این انسانان در آغاز برای دفع این خطرات نقاط جغرافی از قبیل کوه، درخت، دریا، چشمه و غیره را مقدس شمرده و به آن جاها پناه برده و درخواست رفع حاجت می کردند که چنین عقاید تا هنوز هم در ادیان شعیری وجود دارد. بعداً یک عده از انسان های فرصت طلب پا به میدان گذاشته و مدعی گردیدند که جوهر قدسیت در وجود آنها نیز نهفته است و آنها می توانند به خوبی از عهده رفع حاجات جامعه بدر آیند. گروه دیگر نیز به نام ساحر و جادوگر کوشیدند تا با کار برد این حيله تشویش مردمان را رفع نمایند. درین مقطع، یک عده خوش باور به دنبال همین اشخاص رفته و در نتیجه بازار هوده، دم، چُف، تعویذ، شوپست، توتکه و غیره رونق گرفت که چنین روندی نیز تا هنوز هم در بسی از جوامع بشری از بین نرفته است.

اذعان باید نمود که نتیجه این دو نوع فعالیت های اخیر الذکر نیز در ذات خود بر دو نوع بوده است. یکی اینکه نتیجه آنها کلاً منفی بوده و حاجت مراجعین رفع نمی شد، و دوم این که امکان داشت که حاجت به دلیل تلقین پذیری مراجعین رفع گردد. خود من از هواخواهان روند اخیر در جوامع پس رفته و تهی دست می باشم.

در مورد کتگوری اول حاجات انسان ها که در بالا ذکر کردیم، باید گفته شود که بوجود آمدن دولت ها تا اندازه ای دم بی عدالتی های اجتماعی را گرفته توانست. و در مورد رفع مشکلات صحتی نیز از دیر زمانی یک عده در لابس حکیم و طبیب کوشیده اند تا رفع مشکل را با کار برد فرا آورده های طبیعی (از قبیل نباتی، حیوانی و معدنی) بنمایند که هیچ کدام شان بنیاد علمی نداشته و اکثراً پای تلقین در بین بوده است.

متعاقباً در قرن هفدهم در کشور فرانسه یک روندی بوجود آمد که آن را (میتود سیانتیفیک) یا روند علمی نامیده اند و آن چنین بود که هر پنداری که توسط یک فورمول علمی و یا در لابراتوار قابل اثبات نباشد، ارزش آن را ندارد که انسان وقت خود را در پی گیری آن ضایع نماید. این پندار باعث گردید که یک تعداد از کار نامه هایی از قبیل طب سوزنی که بعضی از جوامع بشری از قرن ها به آن ها معتقد بوده و مورد کار برد شان قرار داشت، متروک قرار داده شوند. اما علی الرغم این کاستی، میتود سیانتیفیک در پایان کار باعث بروز تمدن امروزی جهان گردید.

تعمیل همین میتود در قاره اروپا که همگام با ظهور طب مدرن بود، رفع مشکلات صحتی را از چند جهت شکل منظم تری بخشید:

- اول. بوجود آمدن کارخانه های دوا سازی با کار برد روند علمی.
- دوم. ایجاد لابراتوار های کیمیا و بیولوژیک به منظور کشف و درک منشاء امراض.
- سوم. ایجاد آلات میکانیکی، برقی و الکترونیک به منظور تحقیقات غیر لابراتوری که اینها شامل ماشین های اکسریز، معاینه های تلویزیونی، کاردیوگرام، تی. ان. تی، گت سکن و صد ها نوع دیگر می باشند.
- چهارم. یافتن راه های جدید جراحی به منظور از بین بردن علت فزیکتی در وجود انسان مثل تبدیلی قلب، گرده و غیره.
- پنجم. قابلیت کشف این واقعیت که یک انسان صغیر یا جوان به علت این که بعض خواص را از والدین خود به میراث برده است، در سن کهولت به کدام مشکلات صحتی مواجه خواهد شد، و چگونه از بروز آن جلوگیری بعمل آید؟ و بالاخره

• ششم، پیشرفت های انقلابی در ساحة انجنیری جنتیک که رفع مشکل را نه تنها در وجود انسان، بلکه حتی در بطن مادر از طریق تغییرات اصلاحی در ساختار جین ها میسر می سازند.

تا اوائل قرن ۲۰ بین ۱/۴ و ۱/۳ اولاد زار عین در اروپا قبل از رسیدن به سن بلوغ می مردند. هم چنان در قرن ۱۷ از هر یک هزار طفل، ۱۰۰ تای آن در سال اول تولد تلف گردیده و از مابقی، ۱/۳ آنها قبل از رسیدن به سن ۱۵ سالگی می مردند. امروز این ارقام به ۵ فی صد در یک سالگی و ۵ در هزار به سن ۱۵ سالگی تقلیل یافته است. آنچه که گفته آمد، باعث گردیده که در دو قرن اخیر عمر اوسط انسان در سر تا سر دنیا از بیست و پنج سال به چهل سال و امروز به شصت و هفت سال و در ممالک پیشرفته به هشتاد سال تقرب نماید. چنانچه از اول قرن بیستم تا اخیر آن عمر اوسط در کشور امریکا دو برابر گردید. حقیقت واضح اینست که طوری که خواندید، اضعاف فوق تا اندازه ای مرهون جلوگیری از مرگ و میر اطفال در سال های اول حیات بوده است.

خیر دیگر اینکه یک تیم انجنیران جنتیک موفق به دو برابر ساختن عمر اوسط یک نوع کرم گردیده اند و گفته می شود که اگر کاربرد علم جنتیک عمر اوسط انسان را به دو صد سال بالا ببرد، تا اخیر قرن حاضر، همین اوسط در دنیای پیشرفته به هزار سال خواهد رسید. به این دلیل که قبل از حلول قرن بیستم، تعویض بعضی از اعضاء وجود انسان - از قبیل قلب، گرده و غیره - بیش از یک خیال واهی یی نبود. همچنان بود تولید انساج پوست انسان، رگها و استخوان در لابراتوار به منظور تعویض آنها با اعضاء از کار افتاده وجود ما. یا بوجود آوردن یک حیوان مغلق (مثل گوسفند) زنده از یکی از حجرات پستان مادر آن که در دهه اخیر قرن گذشته در سکاتلند صورت گرفت. واقعیت اخیر این را نیز به اثبات رساند که خلاف پندار ملیون ساله ما، دخالت جنس مرد دیگر در تولید نسل الزامی نمی باشد. حالا اگر روند امور به همین ترتیب در قرن حاضر پیش برود - که حتماً خواهد رفت - واضح است که نیل به رسیدن به سن هزار سالگی بسیار آرمانی نخواهد بود. این ادعاء به مثالی شباهت دارد که اگر برای یک موتر در قبال هر پرزه آن پرزجات جدید وجود داشته باشد، موتر مذکور الی الابد از کار باز نخواهد ماند.

اما وقوع چنین واقعیتی اشکالات متعددی را نیز در پهلوی خواهد داشت. مثلاً اشکال تضییق محل زیست و تدارک مواد خوراکه برای یک جامعه جهانی که خودش برای هزار سال تولد نسل می نماید، ولی مثل انسان امروزی با مرگ خود جای را برای نسل آینده خالی نمی کند. دیگر این که از مهم ترین "پس کشک" های این واقعه چنین خواهد بود که دران معرکه دین و مذهب یکی از بازندگان مهم به شمار خواهد رفت. به این معنی که امروز که در دنیای فقیر عمر اوسط کمتر از شصت سال است، وقتی یک شخص پا به سن چهل یا پنجاه سالگی می گذارد، به فکر مرگ و روز آخرت افتاده، ریش می گذارد، تسبیح بدست می گیرد، نماز به جماعت خوانده و حتی بعضی ها به فکر "ترک دنیای دون" می افتند. اما اگر همین شخص متیقن گردد که هزار سال عمر خواهد کرد، واضح است که تا سن نهصد و هشتاد سالگی هم به فکر مرگ نمی افتد. پس در مدت نهصد و هشتاد سال اول عمر یک شخص هر قدر که ملا، کشیش، خاخام و گرو با داد و فریاد مردم را از خدا و روز آخرت بترساند، صدایش بر گوش کر خواهد افتاد.

خواننده محترم متوجه خواهد بود که آنچه که تا حال گفته آمد، کوچکترین ارتباطی را با عنوان این نوشته به هم نمی رساند. پس به منظور رفع این نقیصه می رویم به اصل مطلب.

در بالا دیدیم که در عصر حاضر چگونه طب مدرن به مرور زمان جای میتود های سنتی مجادله با امراض را گرفت است. احصائیه های دولت ما مشعر برین است که افغانستان سالانه چند صد میلیون دالر را صرف تداوی در کشور های خارجی مینمایند. اما نکته مهم این که یکده از مردان خیلی متعصب در کشور ما - که تن به بردن زنان و دختران مریض خود (علی الرغم وجود تهلکه مرگ آنها) پیش داکتران مرد افغان نمی دهند - چگونه حاضر میشوند که در کشور های خارجی تکلیف های نسائی آنها را نیز از طریق تداوی و حتی عملیات جراحی توسط دکتوران مسلمان و غیر مسلمان به منصفه اجراء بگذارند. این پندار در واقع حاکی از تسلیمی بلا شرط نوع بشر به یافته های طب مدرن میباشد.

اما باید گفت که در دنیای امروزی، علوم مثبتة مثل حلقه های یک تور ماهی گیری بهم پیوسته بوده و گسستن ارتباط بین دو حلقه آن قابل تصور نمی باشد. علم طب نیز اگر چه یک علم مثبت بشمار نمی رود، با آنها بر تعدادی از علوم مثبت از قبیل کیمیا، فزیک، بیالوژی و غیره استوار گردیده است. از یافته های این علوم یکی اینکه سپرم یک جنس مذکر اگرچه از حیث حجم و وزن یک صد میلیونم وجود یک موجود نوزاد را تشکیل نمی دهد، ولی باز هم نصف یا پنجاه در صد خواص یک نوزاد از جین های پدر گرفته می شود. این بدین معنی است که ولو که یک دختر از نظر ظاهری بکلی هم شکل مادر خود باشد، باز هم نصف خواص نا مشهود وجودش از پدر گرفته میشود. این واقعیت در نود و هفت در صد حالاتی که یک سپرم کامل الخلقه نر یک تخم کامل الخلقه جنس ماده را القاح بنماید، یک نوزاد کامل الخلقه بوجود می آورد. اما گاهی دیده می شود که این پروسه در هر چند هزار واقعه یک بار منتج به تولد یک نوزاد ناقص الخلقه بگردد. این نقص میتواند منجر به کوری، کری، لنگی، شلی، ناقص العقلی و ... نوزاد گردد. و یا هم در بعضی از چنین حالات یک نوزاد مذکر از اثر همین "سهو طبیعت" تمایل جنسی خود را بجای اینکه از پدر گرفته باشد، از مادر میگیرد. و یا معکوساً به همین منوال یک نوزاد مؤنث آن را بجای مادر از پدر به میراث می برد. در نتیجه هر دو نوزاد به حکم همان "سهو طبیعت" به صورت نا خود آگاه و بدون اینکه قصوری متوجه شخص شان باشد، هم جنس باز دنیا می آیند. وقوع چنین حادثات در حال حاضر به سه در صد حاملگی ها میرسد. من درین جا نظر یک عده از حامیان هم جنس بازان را جهت توازن در جوانب این مبحث بازگو می نمایم:

" به همین طوریکه ما می بینیم که اگر یک طفل انسان با عیوب فزیک و روانی از مادر تولد گردد، طفل مذکور مورد دلسوزی و ترحم جامعه قرار گرفته و در جوامع پیشرفته امور نگهداشت و تربیه او را دولت بر عهده میگیرد. اما در حالی که در مورد همین سه در صد اطفال نیز مشیت الهی بر این رفته است که مردان شان تمایل جنسی را از جین پدر نی، بلکه از مادر بگیرند و بالعکس دختران از پدر. یعنی این انحراف جنسی زاده اخلاق سوء شان نبوده بلکه این دست تقدیر است که چنین یک غائله ای را بر آنها تحمیل نموده است. پس در حالی که مردم دنیا انسانهای معیوب را به علت نواقص فزیکیشان از جامعه طرد نمی نمایند، چطور است که مشمولین این سه درصد در زمره منفور ترین اعضاء بعضی از جوامع بشری قرار میگیرند؟

جواب واضح این سؤال اینست که خدا گفته و رسولش فرموده. اما بر علاوه این دو، یک عده دیگر به نام عیسی و موسی علیهما السلام، بهگوان، ساکیامونی و ... نیز نه تنها بر عین مورد مهر تأیید گذاشته اند، بلکه در سر تا سر دنیا کدام دینی وجود ندارد که روادار پندار هم جنس بازی باشد. " اما علی الرغم این واقعیت در عصر حاضر، بعد

از گذشت هر چند زمانی در قوانین یک کشور دیگر محلی به منظور پذیرش هم جنس بازان در جوامع خود کار سازی می گردد که دولت ترکیه یک مثال بارزی از آنهاست".

اینها میگویند که "شرط انصاف نیست که هم جنس ستیزان از فرا آورده های علم مدرن آنچه را که موافق مزاج شن باشند، مورد قبول و تعمیل قرار می دهند، اما در قبال بعض دیگر آن می گویند که ' اگر حقائق با عقاید شخصی ما توافق ندارد، بدا بر حال حقائق'".

این مطلب نیز قابل ذکر است که همه همجنس بازان جهان را همین سه در صد جامعه انسانی تشکیل نمی دهد، بلکه یک عده دیگر - که آنها را منحرف می توان گفت - به دلائل ذیل مرتکب عمل هم جنس بازی میگردند: اول آنانی که به نسبت عدم دسترسی به جنس مقابل، به بدیل هم جنس گرایی آن متصل می شوند. دوم عده ای که در میان جماعات هم جنس بازان بسر برده و به فحواي "خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت باش" تن به این عمل می دهند. سوم آنهایی که بناء بر عقده های شخصی علیه جامعه این عمل خلاف اخلاق اجتماعی را مرتکب میشوند که در زمره اخیر یک عده انارشیست نیز قرار دارد. سالها قبل در کشور امریکا با یک دختری آشنا بودم که بعد از وفات مادرش، پدر او زن دیگری گرفته بود و همین مادر اندر همیشه به او طعنه همجنس بازی می داد. بالاخره دختر نیز در لیلیه پوهنتون با یک دختر هم جنس یاز هم اطاق شد و در حالی که ازین عمل سخت منفور بود، اما قصداً رفیق دختر خود را به منظور آزار مادر اندر به خانه پدر می آورد.

در اخیر می خواهم مثال دیگری را نیز به منظور نظر خواهی با شما خوانندگان محترم در میان بگذارم. در یک جای خواندم که قلب خوک برای تعویض قلب یک انسان با قلب حیوانات از همه مناسب تر است. سؤال اینست که با همه نفرتی که ما مسلمانان من حیث وظیفه دینی از خوک داریم، اگر یک شخص مسلمان در یک دو راهه ای قرار بگیرد که بین مرگ فردا و استفاده امروزی از قلب خوک یکی را انتخاب نماید، به نظر شما کدام یکی را خواهد پذیرفت؟

این بود شمه ای از آنچه من درین مورد خوانده و بدست آورده بودم. بهتر که قضاوت نهائی را بدست خواننده بگذاریم. الله یاور.